

حیات و ممات انسان معاصر در تلاقی دین و تکنولوژی

(با تکیه بر زمینه سازی ظهور)

پرستو مصباحی جمشید^۱

چکیده

شناخت انسان معاصر در مواجهه با حیات پویای دین و تکنولوژی، به منظور پاسخ دادن به بنیادی‌ترین پرسش هویتی که عبارت است: از معنای انسان بودن و حیات و ممات انسان، ضروری می‌باشد. هدف پژوهش پیش‌رو، موازنه انسان تکنولوژیک (پسانسان) و انسان دیندار (انسان منتظر) به منظور واکاوی معنای حیات و ممات انسان معاصر است. بدین منظور، به تحلیل و ارزیابی ادراک مادی یا مادی- معنوی از حیات و ممات، تبیین نقش امام به منزله انسان محکم و تنظیم کننده تلقی انسان از حیات و ممات خود پرداخته شده است. روش پژوهش «توصیفی-تحلیلی» است و یافته‌ها نشان می‌دهد از طریق قاعده رجوع انسان متشابه به انسان محکم، وضعیت انسان معاصر در مواجهه با استقلال نفس یا اتکال به نمایندگان خدا وضوح می‌یابد. با تمرکز بر برتری عینی ایده اشرفیت انسان نسبت به نگرشی که او را با سایر موجودات هم‌تراز می‌انگارد، تناقض برخی نگرش‌های پسا انسانی رفع می‌شود. همچنین با اتکا به ولایتمداری در تربیت انسان، ظرفیت مبانی انسان منتظر برای راهگشایی انسان تکنولوژیک در موضوعاتی چون امید به آینده و مدیریت کلان جهان آشکار می‌شود.

واژگان کلیدی: حیات، ممات، انسان معاصر، تکنولوژی، انسان منتظر، پسانسان.

در عصر حاضر، تکنولوژی بیش‌تر زوایای زندگی انسان را تحت پوشش قرار داده است و با توسعه شبکه‌ای، رشد فزاینده‌ای را برای عرصه‌های مختلف علمی و فنی رقم زده است. به تبع این تغییرات گسترده، فرهنگ عمومی مردم نیز تغییر کرده است و رویکرد افراد به مسائل بنیادین زندگی که پرسش‌های هویتی است، تحت الشعاع قرار گرفته است. از سوی دیگر، دین به عنوان یکی از بنفوذترین عوامل فرهنگساز با قدمتی طولانی بر ابعاد مادی و معنوی زیست انسانی اثر مستقیم داشته است. در این پژوهش این دو پدیده فراگیر از باب تأثیری که بر تلقی انسان درباره معنای انسان بودن و معنای حیات و ممات انسانی دارند، در کنار هم مورد بررسی قرار می‌گیرند. واکاوی برداشت‌های دینی از این مفاهیم، در کنار برداشت‌های تکنولوژیکی به معنای هم‌سطحی دین و تکنولوژی برای بررسی تأثیر آن‌ها بر جوانب مادی و معنوی حیات انسان نیست؛ زیرا مسلّم است پدیده‌ای که بر ساخته بشری است و برای رفع نیازهای مادی انسان توسعه یافته است، با دین به عنوان طرحی کلان که تمام زوایای حیات مادی و معنوی را پوشش می‌دهد، قابل قیاس نیست؛ بلکه از باب اشتراک در تأثیر گسترده‌ای است که بر جوانب مختلف زندگی انسان معاصر دارند. انسان معاصر انسانی است که در تلاقی دین و تکنولوژی قرار گرفته است و برخی پرسش‌های هویتی را که پیش از این با نوع نگرش دینی، غیر دینی یا ضد دینی خود بدان پاسخ می‌داد، اکنون تکنولوژی نیز با فراهم کردن بسترهای جدید انسان‌شناسانه، مدعی پاسخ دادن به آن‌ها است. یکی از جدیدترین ایده‌ها در خصوص انسان‌شناسی در تمدن غرب، رویکردی است که از آن به «پسانسانگرایی»^۱ تعبیر می‌شود. این رویکرد به «تعالی شرایط انسانی»، با تکیه بر تمامی امکانات وجودی و شناختی بشر، از جمله توسعه تکنولوژی می‌پردازد و در پی این است که چگونه می‌توان با به‌کارگیری انواع علوم و فنون، از محدودیت‌های فعلی زیست انسانی رها شد. لذا منظور از انسان تکنولوژیک در این پژوهش، پسانسان است.

پیش از این که تکنولوژی مدعی به تعالی رساندن انسان گردد، مفاهیم چون تعالی، سعادت،

کمال و مانند آن در آموزه‌های دینی با قوت دنبال شده‌اند. تعالی انسان (نه صرفاً تعالی شرایط انسانی) در پارادایم دینی، وجوه مادی و معنوی دارد. این وجوه درهم تنیده، در تفسیری از انسان که موسوم به «تفسیر انسان به انسان» است، جلوه مشخص‌تری یافته است. «تفسیر انسان به انسان» نوعی نگاه دینی به انسان می‌باشد و توسط علامه جوادی آملی ارائه شده است. این تفسیر تعالی جویانه از حیات انسان، در عالی‌ترین شکل خود توسط انسان منتظر دنبال می‌شود؛ انسانی که با «رهنامه خلافت صالحان» در عصر حاضر زیست می‌کند. این رهنامه عبارت است از تجلی وعده قطعی الهی در باب به ارث رسیدن جهان به صالحان و زندگی آسوده. این رویداد به یاری مؤمنانی که آگاهانه یا ناآگاهانه منتظر ظهور انسان کامل هستند، محقق می‌شود. رهنامه خلافت صالحان برآمده از فرجام متعالی بشر از منظر قرآن کریم است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛ و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (انبیاء: ۱۰۵).

سنت الهی در خصوص جوامع بشری خلافت، امامت و وراثت نهایی اهل صلاح و ایمان است. «رهنامه خلافت صالحان»، بر جریانی دوسویه (میان منتظر و منتظر)، قطعی، فطری، اختیاری، آگاهانه و تکاملی از ولایت‌گری و ولایت‌پذیری در سطح کلان هستی دلالت دارد که از ناحیه ولی اعمال و از ناحیه بشر مطالبه می‌گردد و نهایتاً محقق خواهد شد. این وضعیت امتداد ولایت خداوند توسط آخرین ذخیره الهی است. اما در عصر تکنولوژی که نگرش بشری در موضوعات مختلف دستخوش تحولات عظیم گردیده است، فهم چستی و چگونگی تحقق رهنامه خلافت صالحان به روشنگری، تحلیل و صورت‌بندی نمودن براهینی نیاز دارد که با قوت، بر وقوع حتمی این رویداد دلالت دارد. بنابراین، در این پژوهش انسان منتظر به عنوان جلوه انسان دیندار و پسانسان به عنوان تجلی انسان فن سالار یا تکنولوژیک معرفی گردیده و از چنین منظری به برخی از مسائل مهم حیات بشری پرداخته می‌شود. قابل ذکر است منظور از دین به استناد آیه شریفه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹)، تسلیم شدن در برابر بیانی که از مقام ربوبی در مورد عقاید و اعمال و یا در مورد معارف و احکام صادر می‌شود، است

(طباطبایی، ۱۳۸۳: ج ۳، ص ۱۲۰). در این میان به کیستی انسان معاصر، دغدغه‌ها و مسائل او، نگرش او در باب معنای انسان بودن و حیات و ممات خود، به نقش ولایت‌مداری در تلقی از حیات و ممات انسان و تبیین و تحلیل باور صریح یا غیر صریح به وجود شخص امام معصوم برای امکان‌سنجی ایجاد وفاق میان دین و تکنولوژی پرداخته می‌شود.

مطالعه پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که عمده آن‌ها بر آسیب‌ها و فرصت‌های تعامل دین و تکنولوژی متمرکز شده‌اند و به پرسش‌های هویتی انسان در تلاقی دین و تکنولوژی نپرداختند. میرباقری (۱۳۹۸) در سخنرانی با موضوع «رابطه دین و تکنولوژی و تحلیل ریشه آن» به چگونگی تعامل دین و تکنولوژی و ناکارآمدی تکنولوژی مدرن و نقد آن پرداخته است. او توجه عام به تکنولوژی داشته و رویکرد انسان‌شناسانه را لحاظ نکرده است. کالوین (۲۰۱۴) در کتاب دین و فرانسای گرایبی: آینده ناشناخته ارتقای انسان به بررسی فرانسای گرایبی و مسائل مربوط به آن که توسط محققان دین از سنت‌های مختلف مطرح شده است، می‌پردازد. همچنین به این نکات اشاره دارد که چگونه «جاودانگی» یا طول عمر مفرط، باورها و اعمال مذهبی ما را تغییر خواهد داد؟ داروها چگونه ممکن است تجارب معنوی را تقویت کنند؟ آیا فناوری‌های «پسا بشری» برای همه افراد در دسترس خواهد بود یا «نژاد پسابشری» برتر برای تسلط بر گونه‌های انسانی پدید خواهد آمد؟ او ضمن پاسخ به پرسش‌های مذکور، به ظرفیت‌های مقوله ظهور منجی در ادیان توجهی نکرده است. جرج (۲۰۰۶) به هم‌افزایی دین و تکنولوژی در کتاب ایمان در دنیای الکترونیکی توجه کرده است. او به دین مسیحیت نظر داشته و معتقد است تفاوتی میان ادیان نیست. لذا به ظرفیت‌های اسلام در ایجاد رابطه همافزایانه توجه نکرده است. این پژوهش‌ها نتوانسته‌اند دانش عمیقی درباره تلاقی دین و تکنولوژی با تمرکز بر زمینه‌سازی ظهور در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام عرضه کنند یا به فهم دغدغه‌ها و چالش‌های انسان معاصر کمک کنند و به حل مسئله بنیادین او که یافتن معنای انسان بودن، حیات و ممات اوست، کمک کنند. نوآوری این پژوهش، پرداختن به چنین خلاء موجود در حوزه مطالعات دین و تکنولوژی است.

۱. مبانی نظری پژوهش

اگر بخواهیم با ملاک قرار دادن دو محور اصلی این پژوهش یعنی «دین» و «تکنولوژی» درباره ذینفع پژوهش حاضر که انسان معاصر است، دسته‌بندی صورت دهیم؛ با گستره‌ای از انسان‌ها در نسبتشان با دین و تکنولوژی مواجه خواهیم بود. اقسام این دسته عبارتند از: انسان دیندار مخالف با تکنولوژی، انسان دیندار در حال استفاده از تکنولوژی، انسان بی‌تفاوت نسبت به دین که از مصادیق تکنولوژی بهره‌مند است، انسان تکنولوژیک در حال استفاده از مفاهیم دینی، انسان تکنولوژیک بی‌تفاوت نسبت به دین و انسان تکنولوژیک مخالف با دین. منظور از انسان تکنولوژیک انسانی است که استفاده از ابزارها و فرهنگ تکنولوژی در حیات او غلبه یافته است. قابل ذکر است که انسان دیندار از وجوه تکنولوژیک مبرا نیست، بلکه در او غلبه با محوریت دینی است. انسان تکنولوژیک هم از وجوه مابعدالطبیعی مبرا نیست، بلکه امور دنیایی در کانون توجه او است. با علم به دارای مراتب بودن میزان دینداری و میزان سیطره تکنولوژی، به طور مشخص دو دسته از طیف مذکور به عنوان مخاطب این پژوهش در نظر گرفته می‌شوند: دسته نخست که در دسترس‌ترین مخاطب محقق است، «انسان دیندار در حال استفاده از تکنولوژی» است که در این پژوهش با «انسان منتظر» تقارب دارد. دسته دیگر «انسان تکنولوژیک بی‌تفاوت نسبت به دین» است که تا حدودی با «پسانسانگرایی» همسویی دارد. در این پژوهش برآیند این دو دسته با عنوان «انسان معاصر» معرفی و مخاطب قرار داده می‌شوند.

۱-۱. پسانسانگرایی

«پسانسانگرایی» و «فراانسانگرایی»^۱ جنبش‌هایی علمی، فرهنگی و فلسفی هستند که هدف آن‌ها غلبه بر محدودیت‌های شرایط انسانی است. از نظر آن‌ها انسان‌ها می‌توانند مرزهای بیولوژیک را از بین برده و بر محدودیت‌های زیستی خود فائق آیند. در باب معنای دقیق این اصطلاح‌ها فراندو معتقد است فراانسانگرایی هفت معنای مختلف دارد: ضدانسانگرایی،

1. Transhumanism

پسانسانگرایی فرهنگی، پسانسانگرایی فلسفی، وضعیت پسانسانگرایانه، غلبه هوش مصنوعی، ترابشریت و جنبش انقراض اختیاری انسان که به دنبال یک «آینده پسانسان» است که در این مورد این آینده بدون انسان خواهد بود (Ferrando, 2013: p3-14). اصطلاح فرانسائنگرایی را اولین بار جولیان هاکسلی در کتاب دین بدون وحی در سال ۱۹۲۷ استفاده کرد. سه حوزه مهم از تفکرات فرانسائنگرایی عبارت است از ابر طول عمر، ابر هوشمندی و ابر رفاه. در این زمینه موضوع از دریچه دید جامعه شناسی و فلسفه به شکلی جدی از جمله در کتاب معروف ادگار مورن^۱ فیلسوف اندیشه پیچیده با عنوان انسان و مرگ^۲ و دانا هاراوی، متفکر فمینیست در مانیفست سایبرگ^۳ و همچنین از جانب اندیشمندانی چون ریچارد داوکینز^۴ بیولوژیست تطورگرایی بریتانیایی در مجموعه کتاب هایش از نیمه دهه ۱۹۷۰ تا امروز، دنبال شد. در عین این که این مطالعات طرفداران بسیاری گرد آورد، از نظر برخی از آینده پژوهان برجسته مانند فرانسیس فوکویاما، خطرناک‌ترین ایده جهان است و چشم‌اندازی از خشونت و ستم است (Bostrom, 2005: p25).

پسانسانگرایی نیز جریانی است که در موج اول پست مدرنیسم ریشه دارد و هدف آن همچون فرانسائنگرایی غلبه بر محدودیت‌های شرایط انسانی است. این جنبش راه مناسبی برای اندیشیدن به قلمرو غیرانسانی در حالت‌های پسادوگانه و پساسلسله مراتبی فراهم می‌کند و مرزهای تخیل انسان را به شدت گسترش می‌دهد. میان این دو جریان مرز دقیقی وجود ندارد و همپوشانی بسیاری دارند. برخی از مفاهیم مشترک آن‌ها «سایبورگ»، «آزادی مورفولوژیکی» (حق تغییر شکل بدن به دلخواه)، «تکامل خودگردان» و مانند آن است (Ferrando, 2013: p31). نقطه امید هر دو جریان، مسیر پرسرعت رشد تکنولوژی است. تمایز آن‌ها در این است که فرانسائنگرایی اصطلاحی برای توصیف یکی از وجوه عینی و علمی پسانسانگرایی است؛ جریان

-
1. Edgar Nahoum
 2. L'homme et la mort
 3. A Cyborg Manifesto
 4. Richard Dawkins

تازه‌ای در فلسفه گمانه‌پردازی‌های مربوط به بررسی مسئله کاربرد فناوری در بهسازی و پیشبرد شرایط انسان به فراسوی محدودیت‌های زیستی است. انسانی که با این روش‌ها قابلیت‌های خود را افزایش می‌دهد، به اصطلاح می‌توان «پسانسان» نامید. اگرچه ممکن است در برخی متون این دو اصطلاح به جای یکدیگر به کار روند؛ اما در پژوهش حاضر اصطلاح پسانسان مورد نظر محقق است و هر جا که به فرانسانگرایی اشاره می‌شود، در واقع بر وجوه اشتراک آن با پسانسانگرایی توجه شده است. برخی از فیلسوفان این حوزه عبارتند از: کاترین هیلز، استفان لورنز سورگنر، دیوید رودن و فرانچسکا فراندو.

۲-۱. انسان منتظر

«انسان منتظر»، انسانی با ماهیت قرآنی است. انسانی که مفهوم ولایت مطلقه الهی را درک کرده است و در ظل آن، ولایت ولی را پذیرفته است. انسان منتظر یک رویه معرفتی و عینی برای انسان دیندار معاصر است. انتظار در معنای خاص خود، یعنی ترقّب، یعنی مترصد یک حقیقتی که قطعی است، بودن (خامنه‌ای، ۱۴۰۰؛ ص ۱۴۱). انتظار دارای بنیان‌هایی است که متضمن اصالت و حقانیت آن است. بنیان وجودی در انتظار امام بر حقیقت وجود امام، امید به آینده روشن و اطمینان از حضور و ظهور امام در دنیا دلالت دارد. بنیان معرفتی در مقوله انتظار، درک اقتضائات زمانه و یقین به تحقق وعده الهی است. بنیان راهبردی انتظار این است که به تحول خواهی و تحول‌سازی منجر می‌گردد.

«انتظار» در کامل‌ترین شکل خود، در واژه «عدالت» نمودار می‌شود. جست‌وجوی عدالت آفاقی و عدالت انفسی خواسته اصلی انسان و رسیدن به آن کمال اعلاّی بشری بوده است. پیامبران در تمام دوره‌ها، پیام‌آوران عدالت بوده‌اند. عدالت عام‌ترین آرمانی است که تمام ظالمان تاریخ به نقض آن برخاسته‌اند. عدالت طلبی در بطن خود بر نوعی مقاومت، اقدام و حماسه دلالت دارد و با سکوت و سکون به دست نمی‌آید. بر همین اساس انسان منتظر کسی است که از مرحله انسان محبّ عدالت، صعود کرده و عدالت گستر است. آیه شریفه «فَأَذْهَبَ أَنتَ وَرَبِّكَ فَفَاتِنَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده: ۲۴)؛ به تعبیر علامه جوادی آملی حاکی از وضعیت کسانی است که دوستداران «امام غایب» هستند، نه منتظران «امام قائم» (جوادی آملی،



افراد منتظر دو دسته اند: آگاه از وجود شخص امام و ناآگاه از آن. کسانی که منتظر نیستند به تعبیر قرآن در وادی ضلالت بسر می‌برند. انسان‌های منتظر درون پارادایم‌هایی که ممکن است در مبانی، اصول یا روش‌ها متفاوت باشند و برای ایجاد شرایط بهتر در تلاش هستند. مظهر عالی انتظار انسان در پارادایم توحیدی «انسانی است که منتظر ظهور امام معصوم» است. این نوع انتظار در ساختار مشخصی که «رهنامه خلافت صالحان» نامیده شده است، ارائه می‌شود. به استناد قرآن وقوع شخص و امر منتظر حتمی است: ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (مائده: ۵۶). انسان منتظر به ایده مهدویت شخصی متصل است، نه مهدویت نوعی. از این جهت تمایز راهبردی میان انتظار عام و خاص وجود دارد. انسان منتظر کسی است که با آرمان عصر ظهور آشنا و طالب آن است؛ همچنین از وضعیت موجود ناخشنود است یا به آن قانع نیست و در جهت تحقق آینده مطلوب در حال زمینه‌سازی است. به جهت فعالانه بودن عمل انتظار است که انتظار فرج در روایات تعبیر شده است به «با فضیلت‌ترین جهاد امت» (حرانی، ۱۳۶۳: ص ۳۷).

۲. انسان معاصر شناسی

پاسخ به مسئله کیستی انسان معاصر، وابسته به «معنای انسان بودن» و این معنا نیز بر فهم دقیق زندگی و مرگ ناظر است. این مباحث هویتی که از سطح عینی به ذهنی سیر می‌کنند؛ فهم وجودی و ماهوی انسان معاصر را میسر می‌کنند. امروزه دانشمندان به این می‌اندیشند که آیا ذهن، بدن یا ترکیبی از ذهن و بدن، انسان بودن ما را تعیین می‌کند یا همچون تلقی دینی/سنتی از انسان، او حیثیتی در هم تنیده از جسم و روح است؟ در دوران جدید، عناصری در تعریف انسان وارد شده‌اند که پیش از این، در تعریف انسان مداخله‌ای نداشتند. به طور خاص در طول تاریخ نسبت انسان و ماشین هرگز مسئله قابل توجهی در پاسخ به پرسش انسان چیست، نبوده است؛ اما برای انسان مدرن نسبتی که با تکنولوژی دارد، به حریم ماهیت انسان نفوذ کرده، بر نسبت او با انسان‌های دیگر غلبه کرده و وادادگی او نسبت به تکنولوژی، بر تعریفش از خود، اثر عمیقی بر جای گذاشته است. امروزه در پرداختن به معنای انسان بودن



عناصری مانند ماشین، واقعیت مجازی، ارتباطات، جهش ژنتیک و اموری از این قبیل مداخله مستقیم دارند.

در همین زمینه، مسئله دیگری مطرح است و آن این که «زنده بودن انسان به چیست»؛ به زنده بودن روح یا زنده بودن جسم او؟ آیا حیات امری صرفاً زیستی است یا زیستی-روحانی؟ آیا لازم است مفهوم زندگی مورد بازنگری واقع شود؟ اگر فرآیندهای مسئول پیدایش ذهن، جاودان شوند، آیا می‌توان انسان را جاودانه کرد؟ اگر انسان‌ها بتوانند با تقویت قوای خود نامیرا شوند، این وضعیت چه پیامدهایی برای حیات او خواهد داشت؟ به نظر می‌رسد عمده مسائل انسان معاصر از نسبت روح و جسم و حذف یکی و توسعه دیگری ایجاد شده است. در دوران معاصر و در نتیجهٔ چرخشی که دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم به وجود آورد، دوگانه نفس و جسم به دوگانه ذهن و جسم تبدیل شد^۱. زمانی که جابه‌جایی نفس و ذهن در اندیشه دکارت شکل گرفت و در آثار او ظهور و بروز یافت، کسی آن را وزنه‌ای به اندازه انقلاب کپرنیکی کانت تلقی نکرد؛ در حالی که از نتایج این جابه‌جایی، جریانی در دنیای علم ایجاد شد که حاصل آن از نظر شدت و سرعت بسیار گسترده بود. آن جریان عظیم تحویل بردن ابعاد غیرمادی وجود بشر به بعد مادی آن بود که خود را با توسعه و غلبه «تکنیک» در زندگی بشر نشان داد. با این حال سه پاسخ محتمل برای پرسش از چیستی حیات و ممات انسان می‌توان طرح کرد:

۱. وجود یا عدم «پیشرفت، رفاه و آرامش»؛

۲. «غلبه بر» یا «تسلیم شدن به» مرگ، فراموشی و سختی (در مقابل بقا، هوشمندی و رفاه)؛

۳. آشنایی یا بیگانگی با خدا و نمایندگان خدا.

پاسخ نخست، پاسخی عمومی و رایج در جهان بینی غیرتوحیدی است. مردمان کشورهای پیشرفته دنیا، دشواری به نسبت کم‌تری در مواجهه با اموری مانند بلایای طبیعی دارند، در شرایطی با امکانات بیش‌تر، کیفیت عالی‌تر و دسترسی سهل‌تر به مظاهر علم و تکنولوژی زیست

۱ نک: شهرآیینی، مصطفی، پرستو مصباحی جمشید، (۱۳۹۱)، تمایز نفس و بدن در مکاتبات دکارت و الیزات و تبعات آن، نشریه متافیزیک، اصفهان.

می‌کنند؛ در حالی که مردمان کشورهای توسعه نیافته برای امکانات اولیه خود دشواری بیش‌تری تحمل می‌کنند. لذا این دسته از افراد، برخورداری از پیشرفت، رفاه و آرامش را جلوه‌هایی از حیات و عدم برخورداری از آن‌ها را به مثابه زنده بودنی مرگوار تلقی می‌کنند. در عین حال زندگی و مرگ متعارف در دنیا، معنای اولیه برای این مفاهیم است. حیات پس از مرگ در این رویکرد عمدتاً مورد غفلت یا انکار می‌باشد. این نگرش از دوران رنسانس در جهان غرب آغاز شد و سایه آن بر کشورهای که از خدمات انقلاب‌های صنعتی و علمی غرب به‌عنوان مصرف‌کننده بهره‌مند بودند، افکنده شد. البته در درون کشورهای تولیدکننده جریانی دیگری در حال تولد و بالندگی بود که مایه‌های تفکر پستمدرنی و مقابله با مدرنیسم را در درون خود ساخت و پروراند.

پاسخ دوم را جنبش‌های اجتماعی-سیاسی-فلسفی برآمده از توسعه تکنولوژی مطرح می‌کنند. فرانسوئانگرایان و پسانسانگرایان برجسته‌ترین این جنبش‌ها هستند. از نظر آنان، ابر طول عمر، ابر هوشمندی و ابر رفاه اهدافی جذاب، دست یافتنی و ضروری برای مقطع فعلی حیات انسان است و آن‌ها امیدوارانه در پی تحقق آن هستند. قابل ذکر است اهدافی که پسانسانگرایان طرح می‌کنند، به‌صورت مستقیم در ادامه پاسخ‌های دوره مدرنیسم است و با وجود تعارض با آن، زاییده آن است. به ویژه «پیشرفت» که از نظر بیش‌تر پسانسانگرایان، تنها چیزی است که بیش‌ترین ارزش را دارد. دودنی با نظر به اهمیت پیشرفت می‌گوید: «ما فقط یک جهت برای رفتن داریم و هر چیزی که مانع حرکت ما در این جهت شود، بد است» (سیلارز، ۱۳۸۸: ص ۱۲۱). این جریان به توسعه زندگی، شکست مرگ و تحقق جاودانگی می‌اندیشد. از این نظر، زندگی از طریق گفتمان و تولیدات آن در حال توسعه است و علم و تکنولوژی مرزهای سنتی را در می‌نوردد و انسان جاودانه خواهد شد.

پاسخ سوم از منظر دینی و به‌طور خاص، از نگاهی ولایت‌مدارانه مطرح است. این پاسخ به قشر خاصی از انسان‌ها، در مقطع زمانی یا مکانی خاص مربوط نیست؛ بلکه پاسخی است مربوط به نوع انسان. دین طرح کلان سرپرستی همه جانبه انسان است و با «رهنامه خلافت صالحان»، وضعیت آینده جهان را روشن کرده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ خدا به کسانی از شما بندگان که [به خدا و حجت عصر عصر ائمه] ایمان آرند و نیکوکار گردند وعده فرمود که [در ظهور امام زمان] در زمین خلافتشان دهد؛ چنان که امت‌های صالح پیامبران سلف را جانشین پیشینیان آن‌ها کرد، و دین پسندیده آنان را تمکین و تسلط عطا کند و به همه آنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد» (نور: ۵۵).

علامه طباطبایی معتقد است که وراثت الاهی به یکی از دو وراثت‌های دنیایی و آخرتی منحصر نیست، بلکه هر دو را شامل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۳: ج ۱۴، ص ۳۲۹). مهم‌تر این که این وضعیت تاکنون در دنیا منعقد نشده است و در زمان ظهور ولی عصر گسترده خواهد شد. انسان‌ها به میزان نزدیک بودن ظاهری یا باطنی به ایده مذکور (آشنایی با خداوند و نمایندگان او)، به مفهوم دینی حیات و ممات نزدیک می‌گردند.

ملاحظه می‌شود که پاسخ‌های متنوعی به پرسش در باب معنای حیات و ممات وجود دارد و این پاسخ‌ها بر فهم انسان در باب انسان بودن اثر مستقیم دارد. انسان معاصر دارای دغدغه‌های وجودی، معرفتی و به ویژه دغدغه‌های نفسانی است. ساختار ماهوی انسان دلالت بر وجود چنین دغدغه‌هایی دارد و گمان نمی‌رود بتوان انسان را فارغ از توجه به این مسائل تصور کرد.

۱-۲. مسائل انسان معاصر

اندیشمندان بی‌توجه به مسائل انسان معاصر نبوده‌اند و هر کدام از منظر وجودشناسانه و معرفتشناسانه بدان پرداخته‌اند. آنچه قابل توجه است، درهم‌تنیدگی سطوح معنایی زندگی انسان معاصر با توفیق یا نحوست پدیده‌های تکنولوژیکی در عصر حاضر است. آرنولد وشتتاین می‌گوید: «تسلط تکنیکی بر جهان سرانجام به طرح پرسشی می‌انجامد که خود پاسخی برای آن ندارد: پرسش معنای زندگی» (وشتتاین، ۱۳۷۳: ص ۱۰۵). پست مدرنیست‌ها انسان معاصر را انسانی که به اعلا درجه در پی تازگی، ناشناختگی و رهایی از قیود است، می‌دانند. آن‌ها علاقه شدیدی به تنوع دارند و سبک‌ها و تفسیرهای شگفت‌انگیز را به شیفتگی و حدت دوران مدرن و پیشامدرن ترجیح می‌دهند.



اندیشمندان اسلامی هم به این مقوله توجه داشته‌اند. از نظر شهید صدر مهم‌ترین مسائل انسان معاصر عبارتند از: دور افتادن دنیای غرب از حقیقت دین، افراط در غرایز، جایگزین شدن عقل به جای دین و سپس حس به جای عقل، انکار بعد روحی بشر (صدر، بی‌تا: ص ۷۲_۷۸). این مسائل نتایج را طور علی دارند که با جریان شکوفایی فطرت و فرجام آن ناهمسو است. شهید صدر می‌گوید: در تمدن جدید، انسان موجودی است مسلوب الاختیار و محکوم به حرکت در مسیری خاص که از آن تخطی نمی‌کند و نمی‌تواند تخطی کند. مکتب‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی و بحث‌های روانی، هر کدام به سهم خود کوشیده‌اند این نظریه را به انسان تزریق کنند» (همان). همچنین «نیاز به ذات قدسی، معرفت مابعدالطبیعی، معنای زندگی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، حفظ محیط‌زیست، علم مقدس، و یک‌پارچگی شخصیت انسان» از مهم‌ترین نیازهای انسان متجدد است (نصر، ۱۳۷۹: ص ۲۵). اهم مسائل انسان معاصر را می‌توان به صورت ذیل دسته بندی کرد:

۱. مسائل وجودی انسان معاصر: برخی از مصادیق مسائل وجودی انسان عبارتند از: تنهایی، رنج و لذت، یافتن جایگاه خود در هستی، غلبه بر مرگ و بیماری، جاودانگی، پایان ماهیت فعلی و آغاز ماهیت جدید برای انسان، برقراری نسبت هویتی با ابزار و تکنیک.

۲. مسائل معرفتی انسان معاصر: برخی از مصادیق مسائل معرفتی انسان معاصر عبارتند از: غفلت و هوشیاری انسان، تعالی انسان با گذر از محدودیت‌های شناختی، وجود یا عدم نظام برتر معرفتی، بنیان حیات اجتماعی بر پایه عقلانیت یا کثرت، تنوع و شگفت‌انگیزی، نقش انسان در شناخت ابزار و نقش ابزار در شناخت انسان، توجه به دیدگاه‌های غیرانسانی و مناظر ناشناخته و تلاش برای به تصویر کشیدن پانورامای شناختی فراتر از افق انسان.

۳. مسائل نفسانی انسان معاصر: منظور از مسائل نفسانی، گرایش‌های انسان است که لزوماً با بینش یا کنش‌ها قابل درک نیستند؛ اگر چه در عرصه عمل، محرک درونی آن‌ها محسوب می‌شوند. در این جنبه از مسائل، توجه به توسعه علم و استفاده از تکنولوژی صرفاً از باب وجودی و معرفتی نیست، بلکه از آن جهت است که ارضاکنده میل تنوع‌طلب، زیاده‌خواه و کمال‌جوی بشر است. به طور مثال در موضوع غلبه بر پیروی و دستکاری بدن انسان، صرفاً توسعه علمی مطرح نیست، بلکه به‌ها دادن به میل و درخواست انسان است. جاودانگی نیز که

آرمان پسانسانگرایان است، یکی از امیال فطری انسان است و انسان فن‌سالار را می‌توان انسان میل‌پرست دانست. رها بودن، بی‌ملاحظه‌عرف و شرع بودن و آزادی افسارگسیخته که چالش فردی و اجتماعی انسان معاصر است، همه بر وجوهی از میل‌پرستی انسان دلالت دارند. با نظر به حقیقت زنده دین و تکنولوژی، تعریف انسان معاصر مفهومی تولیدی است. انسان معاصر عبارت است از کسی که دارای دغدغه‌های وجودی، معرفتی و نفسانی است و بر اساس بینش‌ها و گرایش‌های خود در تلاش برای گذر از محدودیت‌ها و رسیدن به مفهوم تعالی با مصادیق متفاوتی است. در این میان هویت او دائماً باز تعریف می‌شود و ماهیت سیال هویت، هر بار خود را به شکلی فراتر یا فروتر از آنچه بود، نمایان می‌کند. این تطورات هویتی اثر مستقیم بر کیستی انسان دارد. در عصری که تکنولوژی غلبه یافته و تلاش برای معنابخشی‌های تازه به زندگی، برای انسان معاصر جذاب شده است؛ انسان هویت خود را در قالب‌های جدیدی که همسو با استلزامات زیست تکنولوژیکی است، عرضه می‌کند.

۳. واکاوی حیات و ممات انسانی

با توجه به پیشرفت‌های مهمی که در حوزه فناوری‌های شزان (شناختی، زیستی، اطلاعاتی، نانو) صورت گرفته است و دستکاری‌های متنوعی که در ساختار زیستی موجودات، به ویژه انسان در حال روی دادن است، زندگی و مرگ به مسئله مهمی که انسان ناچار نیست بدان تسلیم گردد، تبدیل شده است. در حالی که در نگرش دینی، موضوع به گونه دیگری طرح شده است. لذا لازم است پس از فهم دقیق جایگاه حیات و ممات در زیست متعارف انسان، میزان و نوع هم‌نواپی انسانی که تکنولوژی عمده وجوه حیات او را در برگرفته با انسانی که با پیروی از ایده ظهور منجی، بناست در مدیریت آینده بشری عهده‌دار نقشی باشد؛ روشن شود.

۳-۱. حیات و ممات در پسانسانگرایی

پسانسانگرایان به هستی‌شناسی پسادوالیسمی قائل هستند و از تمام انواع ثنویت روی گردانند؛ در حالی که در سنت فلسفی و الاهیاتی غرب همواره انواع دوگانه‌ها وجود داشته است. دوگانه خدا و جهان، بودن و شدن، زندگی و مرگ، حضور و غیاب، معنا و پوچی، روح و جسم،



ذهن و عین، عالم معقول و عالم محسوس، خیر و شر، متافیزیک و فیزیک، جوهر و عرض، مرد و زن، خود و دیگری، حقیقت و خطا، گفتار و نوشتار، حقوق عمومی و حقوق خصوصی، از جمله این دوگانه‌هاست. این دوگانه‌ها در دوره مدرنیسم با شدت گرفتن تقابل دین و علم، به اوج خود رسید و بر اثر افراط در این امر و ناموفقیتی که برجسته‌ترین سوی این تقابل - یعنی عقل و علم - در مرجع بودن به وجود آورد، زمینه برای انکار هر نوع دوگانه‌ای فراهم شد. پست مدرنیست‌ها و پس‌اساختارگرایان از طریق ساخت شکنی به مقابله با دوتایی‌ها پرداختند و سنت شکنی آنان به عنوان آبشخور پسانسانگرایی محسوب شد. از نظر پسانسانگرایان حضور دوگانه‌ها راه را بر انواع تخیل می‌بندد و انسان را به پذیرش محدودیت‌ها مجبور می‌کند. تلاش پسانسانگرایان برای عبور از انواع دوآلیسم به این معناست که آن‌ها در اندیشه گذر از مرزها هستند؛ در حالی که دوآلیسم بر اصالت مرکز تأکید دارد. هر قدر که مرزها معتبر شوند، اجبارها نیز متنوع شده و بر حیات انسان حاکم خواهند شد؛ در این صورت امکانات انسان برای فرار وی از شرایط کنونی خود، محدود می‌گردد. بر همین اساس ثنویت مرده - زنده نیز به شکل سختگیرانه‌ای مورد طرد آنان است. آن‌ها معتقداند «مرگ امری نمادین است و با تحقق ایده پسانسانی دیگر وجود نخواهد داشت» (Ferrando, 2013: p31). آدمی می‌تواند تا ابد به حرکت خود ادامه دهد. از نظر پسانسانگرایان زندگی از طریق گفتمان و تولیدات آن در حال توسعه است و انسان مرزهای سنتی را در خواهد نوردید و جاودانه خواهد شد:

وضعیت پسا-انسان بر فراز سر ماست و درآویختن به هر شکلی از نوستالژی، برای بازگشت به فلسفه‌ای مدرنیست یا اومانیست از خود و دیگری، از انسان و بیگانه، از نرمال و کوئیر، تنها پژواکی از یک ستیز گفتمانی است که پیش از این آغاز شده است و ما، داعیه خود را میان این پژواک‌ها و پاسخ‌هایشان به آزمون می‌گذاریم (Halberstam, Livingston, 1995: p.81).

ابر طول عمر، ابر هوشمندی و ابر رفاه به عنوان حوزه‌های مهمی از تفکرات این جریان، دلالت بر افراد یا توانمندی‌هایی فراتر از محدوده انسانی یا پتانسیل جسمی و ذهنی فعلی انسان دارد. در واقع اصطلاح «آبر» می‌تواند به هر کسی که دارای قدرت فوق‌العاده، ژن جهش‌یافته، ابزارهای شناختی متنوع و آرمان‌های متوسع است، اشاره کند. به وجود آوردن انسانی که از

لحاظ میزان کمی عمر به رکوردهایی بسیار بالا دست یابد، چشم انداز او از میان رفتن مرگ و پیری باشد و از لحاظ قابلیت‌های ذهنی قادر باشد مرزهای کنونی بیولوژیک را پشت سر بگذارد، وضعیت مطلوب پسانسان‌نگرایان است. طبیعتاً این تغییرات می‌تواند جوهر انسانی را تحریف کند یا تصور تغییر و تبدیل را ایجاد کند. به عقیده فوکویاما ما در آستانه ورود به آینده فرانسائی هستیم که در آن فناوری به ما قدرتی می‌دهد که گوهر انسانی را به تدریج تغییر دهیم (فوکویاما، ۱۳۹۴: ص ۲۱). از نظر نسخه‌های کنونی فرانسائنگرایی، بسیاری از نویسندگان، به پروتوزهای پزشکی به عنوان اولین گام تکاملی و به دستگاه‌های تنظیم کننده ضربان قلب، کاشت حلزون گوش، لنزهای تماسی، اندام زیست‌شناختاری و مایه‌کوبی‌ها به عنوان اولین گام‌های ما برای حرکت به سوی پسانسان‌گرایی اشاره می‌کنند. براساس چنین پیشرفت‌هایی است که رابرت اتینگر در کتاب چشم‌انداز جاوانگی ادعا می‌کند شاید مرگ، یک فرآیند برگشت‌پذیر باشد (Ettinger, 2005: p. 70).

پیروان این جریان‌ات تکنولوژیکی به دنبال این هدف هستند که انسان علاوه بر کسب مهارت فوق‌العاده شناختی، بتواند حتی بدن خود را به روش‌های جدید بهبود بخشد و از شرایط بازدارنده و محدودیت‌ها رهایی یابد. از نظر اندیشمندان این حوزه، «گونه انسان در بن بست تکامل است و باید فناوری‌ها را در هم‌آمیزد تا به «سطح بعدی» تکامل یابد. ما مدت‌هاست به دلیل روابط نزدیک روزافزون خود با غیرانسان‌هایی چون دست ساخته‌های فناوری، انسان نیستیم. اندیشه فرانسائسان که اغلب شبیه به بحث رایاندام‌گان‌ها تلقی می‌گردد، در برخی موارد هیجان برانگیز و در بعضی ترسناک می‌باشد» (بل، ۱۳۹۰: ص ۴۷).

مفهوم مشهور «سایبورگ» در مانیفست سایبورگ، اثر دانا هاروی، با پاک کردن مرز میان انسان، حیوان و تکنولوژی سایبرنتیکی، نسخه دیگری از فرانسائنگرایی است (رشیدیان، ۱۳۹۳: ص ۱۶۵). این واژه، ترکیبی از دو واژه «سایبرنتیک» و «ارگانسیم» است و برای دلالت بر موجودی نیمه انسان-نیمه ماشین به کار می‌رود. آن‌ها سایبورگ را به عنوان یک سیستم انسان-ماشین خودتنظیم کننده تعریف کردند (همان، ص ۳۷۷) و امیدوارند اولین نسل از انسان‌هایی باشند که جاودانه خواهند ماند. سپس با ورود ابزارهای تکنولوژیکی به درون انسان از یک سو ظرفیت‌های ذهنی را افزایش خواهند داد و با تمرکز بر سالم نگه داشتن و تقویت قوا و



اندام‌های جسمی، طول عمر و سپس جاودانگی را برای انسان رقم خواهند زد. این رویکرد در افکار پسا‌ساختارگرایانه پساانسان‌گرایان ریشه دارد. در آن میان، نگرش دریدایی به دلیل تمرکز بر فراگیری نحوه زیستن (دریدا، ۱۳۹۶: ص ۲۰)، نزد پساانسانگرایان از نگرش فوکو مطلوب‌تر است که به نوعی به پذیرش محدودیت‌های ناشی از مرگ تن می‌دهد. از نظر فراندو به هر حال، پست هیومنیسم به این واقعیت واقف است که پیش فرض‌های سلسله مراتبی انسان‌گرایانه را نمی‌توان به راحتی نادیده گرفت یا پاک کرد. از این نظر، بیش‌تر با رویکرد ساختارشکنی دریدا هماهنگ است تا با مرگ انسان فوکو (Ferrando, 2013: p.32).

حتی ریخت‌شناسی واژه پساانسان بر وضعیت فراتر از شرایط کنونی انسان دلالت دارد. توسعه شگفت‌انگیز علم و فناوری پشتوانه آن‌ها برای اندیشه در باب جاودانگی با تمرکز بر وجوه مادی حیات انسان است. انواع شبیه‌سازی، احیای بافت‌های مرده، تولید مواد شیمیایی برای نگهداری اجساد و مانند آن؛ آینده امیدبخشی را برای آرمان‌ناامیزی بشر نوید می‌دهد. آن‌ها در تمرکز بر ظرفیت‌ناامیزی انسان نخست بر معنای انسان بودن و زنده بودن متمرکز می‌شوند و بر نقش مفاهیمی مانند اطلاعات، تخیل و گونه‌گرایی در معنایابی حیات انسان تکیه می‌کنند. از نظر آنان انسان بودن داشتن مجموعه‌ای از اطلاعات به علاوه ساختار فیزیکی سالم است و حیات، یعنی عملکرد صحیح این ساختار. با این حساب اگر محتوای ذهن اطلاعات است، با جاودان کردن فرایندهای پیدایش و توسعه اطلاعات می‌توان به نامیرایی رسید. اگر جسم قابلیت تغییر، چندبودگی و ماندگاری دارد؛ پس زنده بودن امری دائمی است.

۳-۲. حیات و ممات در انسان منتظر

شناخت انسان منتظر از خلال «تفسیر انسان به انسان» صورت می‌گیرد. در این تفسیر، حقیقت انسانیت، «حیات متألّهانه» است و بر اساس آن انسان‌ها دو دسته‌اند: یا کافر یا زنده؛ انسان زنده یا خواب است یا بیدار؛ انسان بیدار یا بیمار است یا سالم، انسان سالم یا ناقص است یا کامل، انسان کامل یا کامل‌تر است یا کامل‌ترین (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ص ۲۵۸). دو قسم آخر «انسان محکم» هستند و مصداق عینی آن، معصومان علیهم‌السلام می‌باشند. بقیه اقسام انسانی، «انسان متشابه» هستند. در این میان انسان منتظر کسی است که حقیقت خود را در نسبت با

انسان محکم یافته است. با این توصیفات، از انسانشناسی قرآنی، حیات و ممات برای انسان منتظر، از تلقی عرفی آن معنایی متفاوت دارد. بر اساس ماهیت قرآنی انسان، انسان زنده، انسان مؤمن است و انسان مرده، انسان کافر است: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقِّ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ» (یس: ۷۰). معیار اصلی برای سنجش حیات انسان برخورداری از حیات متألّهانه است. طبق این معیار، مرگ در معنای مصطلح در این نوع حیات داخل است. همچنین معیار اصلی برای سنجش ممات انسان، «کافر بودن» است. لذا انسانی که حیات گیاهی یا حیوانی یا حیات مصطلح انسانی دارد، اگر از تأله برخوردار نباشد، صرفاً معادل انسان ناطق یا حی است. استناد قرآنی این بیان درباره حیات و ممات آیات فاطر: ۱۹-۲۲، بقره: ۱۸ و ۱۷۱، آل عمران: ۱۶۹، یس: ۷۰ است. قابل ذکر است معادل دانستن کافر و منافق با انسان مرده، یک اصل اصطیادی است (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ص ۱۵۴).

بر اساس «تفسیر انسان به انسان»، معیار اصلی و فرعی برای تشخیص هویت انسان منتظر با دو مؤلفه حیات و ممات در جدول زیر درج شده است:

معیار اصلی	معیار فرعی	
تألّه	بینایی، شنوایی و بیان روح	حیات
	دریافت رزق از پروردگار برای افراد ظاهراً مرده	
	دریافت انذار و تبشیر از نبی و امام	
	مصباح و مفتاح بودن عقل در انسان زنده	
	زیست انسانی در فراخی روح نه در تنگی تن	
	الگوگیری از انسان کامل	
کفر و نفاق	نابینایی، ناشنوایی و بی زبانی روح	ممات
	عدم دریافت رزق از پروردگار برای افراد ظاهراً زنده	
	انذار و تبشیر ناپذیری از نبی و امام	
	غبار گرفتگی عقلانیت در انسان کافر	
	زیست گیاهی یا حیوانی یا انسانی مصطلح در تنگی تن (من فی القبور)	
	انکار انسان کامل و الگو بودن او، الگو گیری از غیر	

از منظر دینی، تعبیر «حیات عاقلانه» و «حیات جاهلانه» به سبک زیستن متفاوت افراد بر



اساس معنای مذکور از حیات و ممات اشاره دارد. طبق منطق قرآن جهالت صرفا مختص انسان‌های پیش از ظهور اسلام نیست و ممکن است انسان قرن بیست و یکم با همه امکانات حیرت برانگیز خود، مرگ جاهلانه داشته باشد. «قرآن کسانی را که حیات مصطلح انسانی دارند و فاقد حیات متأله قرآنی‌اند، مردگانی بیش نمی‌داند» (همان، ص ۱۵۲).

۴. انسان کامل و تنظیم حیات و ممات انسان معاصر

فهمی که جریان‌ات تکنولوژیکی از معنای حیات و ممات دارند، فهمی مادی و تابع فرآیندهای فیزیکی است. آرمان غلبه بر پیری، بیماری و مرگ برآمده از این نگرش است که بعد مادی، حیثیت اصلی وجود آدمی است و اگر بتوان این بعد را تقویت کرد، می‌توان بر محدودیت‌های ناشی از آن فائق آمد. پذیرش مرگ به عنوان بخشی گریزناپذیر از زندگی، قرارگرفتن در بن‌بست تکامل است و گام بعدی که شرایط آن را تکنولوژی فراهم کرده است، تحقق شرایط پسانسانی برای تجربه بقا در عالم ماده است. چنین تلقی درباره حیات و ممات، در درون جهان‌بینی مادی، طبیعی می‌نماید و بر نوعی انحراف شناختی دلالت دارد که در انسان تکنولوژیک نمایان شده است. انسانی که در پی شکوفایی نیازهای فطری خود است، با فهم نادرست از معنای انسان بودن و حیات و ممات چنین انسانی، مفاهیم تعالی‌جویانه مانند جاودانگی را در بستری صرفا مادی دنبال می‌کند. نتیجه این امر استقلال نفس و جست‌وجویی مطلوب در بستری نامتجانس است.

ترسیم خلاءهای معرفتی پسانسان در دستیابی به دغدغه‌های فطری، از طریق ارائه تحلیلی دقیق از انسان متشابه و انسان محکم صورت می‌گیرد. تفسیر انسان به انسان، نشان می‌دهد که عدم حفظ مقام انسانی نه تنها به تعالی انسان و تجربه بقا منجر نمی‌گردد، بلکه انسان را به فروانسان تنزل می‌دهد. این تنزل از نوع بازگشت به افکار سنتی، پیشامدرنی و مدرنی نیست، بلکه تنزل مقام انسان به جایگاه بهیمیت و به عبارت دقیق‌تر «مرگ» است، نه حیات. از سوی دیگر، در جهان بینی توحیدی به دلیل قائل شدن به حیثیتی دوگانه برای انسان، آغاز و اتمام حیات مادی انسان تابع درهم تنیدگی آن با روح الهی انسان است و بقای روح، بقای حیات را در پی دارد. در جهان بینی توحیدی، علاوه بر فهم عام درباره ماهیت انسان، حقیقتی خاص



تحت عنوان ولایت‌گری و ولایت‌پذیری وجود دارد که بر فهم انسان در باب حیات و ممات خود اثر می‌گذارد. طبق این قاعده، بحث با محورهایی که ترسیم‌کننده ظرفیت‌های جهان‌بینی توحیدی و فهم مداخله ولایت‌مدارانه خداوند و نمایندگان او در اداره عالم هستی است؛ پیش برده می‌شود.

۴-۱. رجوع انسان متشابه به انسان محکم

مبنای بحث در تنظیم‌گری فهم انسان نسبت به خویش و استفاده از اصل تفسیر انسان به انسان، قاعده رجوع متشابهات به محکّمات است که از حریم تفسیری قرآن اصطیاد شده است. راز این تفسیر از دو منظر تعیین می‌شود: توانایی انسان بر تبیین ساختار هستی خویش و مصون بودن فطرت از تحریف و تبدیل. از آن‌جا که قرآن کریم بیانگر خود (در مرتبه اول)، و تبیان حقایق گیتی و مینو (در مرتبه دوم) است، انسان متکامل نیز به بهترین قوام آفریده شده و توان فراگیری صدر و ساقه جهان امکان را دارد. لذا حتماً مبین ساختار هستی خود است (همان، ص ۳۶-۳۷). طبق این قاعده، دین جریان ولایت گسترده الهی است که سرپرستی خود را با وجود انسان‌های محکم برای تأسی انسان‌های متشابه، اعمال می‌کند. در حقیقت، تفسیر انسان به انسان، تفسیر انسان متشابه به انسان محکم است و شرط آن حفظ مقام انسانی است. در تفسیر انسان به انسان، جامع محکّمات، «فطرت» است و جامع متشابهات، «طبیعت» است. هدف این تفسیر، کنار زدن غبارهایی است که جنود جهل ایجاد کرده‌اند و هویدایی چشمه‌های حکمت است که به جنود عقل مربوط است. این فرایند، آثاره دینه‌های عقول است و لازمه آن سه امر است: «مثیر» که رسول خدا است، «ابزار آثاره» که وحی است و «مستثار» که اهل بیت علیهم‌السلام است (همان، ص ۲۴۷-۲۸۰).

تفسیر انسان به انسان، به محورهایی چون پویایی یا راجعی انسان، متشابه یا محکم بودن انسان و حرکت یا عدم حرکت انسان متشابه در مسیر محکم شدن می‌پردازد. محکّمات انسان به محکم اول یا مهم‌ترین محکم که حیات متألّهانه است، اقتدا می‌کنند. اولین نتیجه اقتدا کردن، پی بردن به فقر و ذلت و ادراک غنای مطلق الهی است و نتیجه دوم آن، برقراری عدالت بین محکّمات است. مهم‌ترین متشابه نیز فراموشی واقعیت حیات و دفن آن زیر غبار



جهالت علمی و عملی است. نتیجه اول فراموشی، داعیه استقلال نفس و نتیجه دوم آن، برقراری تعادل کاذب بین متشابهات است. محصول هماهنگی محکمت و متشابهات، آرامش و تعادل حقیقی عقل نظری و عقل عملی است. شرط تحقق این محصول، تبعیت متشابهات از محکمت و ارجاع محکمت به محکم اول است (همان، ص ۳۳۸). با این توصیف، آنچه انسان منتظر درصدد دستیابی به آن است، پذیرش ولایت انسان محکم برای یافتن مسیر حرکت‌های توسعه طلبانه فردی و اجتماعی، مادی و معنوی است. این نوع ولایت پذیری برآمده از نگرشی است که انسان را موجودی حی، در پی تآله و مسئول نسبت به آبادسازی دنیا (به تعبیر قرآن، واژه مبارک استعمار) می‌انگارد.

آنچه جریان‌ات فکری تکنولوژی محور به آن مبتلا گردیده‌اند، استقلال نفس است که بر اثر نادیده انگاشتن بعد غیر مادی وجود انسان و به تبع آن غفلت از محکمت وجودی و معرفتی ایجاد شده است؛ اما عالی‌ترین آرمانی که همین انسان در صدد دستیابی به آن است - جاودانگی - نه تنها نامطلوب نیست، بلکه خداوند میل به جست‌وجوی آن را در فطرت انسان قرار داده است و مابه‌ازای خارجی آن را با تداوم حیات روح در جهانی دیگر، محقق کرده است. انسانی که جاودانگی را در عرصه «طبیعت» بررسی می‌کند، به حد اعلا درگیر متشابهات وجودی خود و عدم پیروی این متشابهات از محکمت گردیده است؛ زیرا هر اندازه اسارت انسان در طبیعت عمیق‌تر گردد، از جان مایه‌های فطری خود فاصله بیش‌تری خواهد گرفت. با این حال، به استناد این‌که فطرت انسان نابود و تبدیل‌شدنی نیست (روم: ۳۰)؛ انسان همواره در طلب گرایش‌های فطری خود خواهد بود.

پس انسان خود را موجودی تماما با وضعیت غیر ثابت و قابل تغییر، می‌انگارد (Ferrando, 2013: p.26). این تلقی او را به موجودی که با تعریف انسان متشابه بسیار نزدیک است، تبدیل می‌کند. مبنا قرار دادن مؤلفه «تغییر» بدون التزام به هیچ امر ثابت و محکمی، عامل گرفتار شدن در متشابهات وجودی است. در انسان متشابه اصل اصیل انسانیت که عبارت است از «روح ملکوتی» و «فطرت خدادادی»؛ زیر لایه‌های متراکم جهل و غفلت مدفون می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ص ۲۴۸). به دلیل وجود غبارها انسان صدای درون خود را نمی‌شنود و به همین دلیل به صدای بیرونی که صدای امام است، محتاج می‌شود (همان،

ص ۲۸۲). اگر شدت طبیعت گروهی افزون باشد، انسان نه تنها صدای فطرت خود، بلکه صدای امام را نیز نخواهد شنید؛ زیرا «تعالیم امام، شکفتن فطرت‌ها و خردهاست» (حکیمی، ۱۳۸۰: ص ۳۲۹). وضعیت طبیعت‌گرایانه به منزله ظلم به نفس، توسط خود انسان است. یعنی «قوای طبیعی به جای قوای فطری، حاکم بر وجود انسان می‌شوند و ظالمانه حق فطرت و جان الهی را ضایع می‌کنند» (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ص ۲۸۴ و ۳۱۱). در این شرایط بُعدی غیر از فطرت، شخصی غیر از امام (که آشنای جان آدمی است)، راهبری غیر از عقل و تمایلاتی غیر از تمایلات تعدیل شده، تفسیر انسان را بر عهده خواهند گرفت.

۴-۲. حیات و ممات در مواجهه با اشرفیت یا هم‌ترازی انسان با سایر موجودات

نظر به این باور محکم قرآنی که انسان اشرف مخلوقات است و انسان کامل مصداق آن است؛ تلقی از حیات و ممات را در بستر مادی- معنوی از حیات انسانی، متحول می‌کند. حیات موجود اشرف، با برهم ریختن نظم ساختارهای فیزیکی بدن، مختوم نمی‌گردد و انسان با تقویت این ساختارها مُدرک وضعیت جاودانگی نخواهد شد، بلکه حیات روحانی عامل بقای موجود اشرف و حیات انسان کامل ریسمان اتصال دائمی او به خدا است. به استناد فرمایش معصوم، زمین از حجت خداوند خالی نخواهد شد (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). لذا اشرفیت انسان در عالم، دائمی است.

نگرش پسانسان درباره حیات و ممات، به دلیل اتکا به جهان بینی مادی، برآمده از غیر برتر پنداری انسان نسبت به سایر موجودات است. انسان یکی از انواع چندبودگی موجودات است که اشرفیت او در دوره مدرن فرو ریخته و اکنون در حال تجربه اشکال تازه‌ای از انسان‌پنداری است. از نظر فوکویاما، طبق نگرش پسانسانی «شأن انسانی از خاستگاه انسانی‌اش جدا شده است» (فوکویاما، ۱۳۹۴: ص ۲۳۱). هاراوی در مانیفست سایبورگ با طرح نظریاتی که بر وابستگی افراد به رایانه در امور روزانه دلالت دارد؛ ادعا می‌کند که «ما همگی حیواناتی اسطوره‌ای هستیم و اختلاطی از ماشین و ارگانسیم. کوتاه آن که ما سایبورگ هستیم» (Haraway, 1985: p.65). از آن‌جا که اساساً مقام پنداری برای انسان نفی شده است، این نگرش در نظر آنان به منزله تجربه فرومقامی یا فرامقامی نیست بلکه عبور از یک مرحله به



مرحله‌ای دیگر است. تناقض مهمی که در این تلقی وجود دارد، این است که ادعا می‌کنند اگر انسان تسلیم مرگ گردد، در بن بست «تکامل» خواهد ماند. آن‌ها دغدغه تکامل، تعالی و بهبودی شرایط انسانی و رهایی از محدودیت‌ها را دارند و در این امور، درصدد پیشتازی‌اند، نه برگشت به عقب. با این حال مصّرند که مقام اشرفیت از انسان سلب شده باقی بماند. اگر تکامل انسان، مقامی برای او محسوب نمی‌شود، به‌کاربردن تعابیری که تماما معنای علوّ دارد، بدون وجه است.

در حقیقت وقتی طرح «خلیفه الهی انسان» به طرح «برابری انسان با سایر موجودات» تبدیل می‌شود و بر عنصر «چندبودگی» تمرکز می‌گردد، انسان نه تنها به تعالی نمی‌رسد، بلکه انسان نیز باقی نمی‌ماند و به استناد آیه شریف «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹)؛ به جایگاه «حیوان» و «فرو حیوان» تنزل می‌کند. با سرایت اوصاف جهانی حیوانی به دنیای انسانی، مطلوب‌های انسانی تغییر می‌کند، مسیر حرکت انسان‌شناسانه دچار تحول می‌گردد و معنای حیات و ممات، از وجه معنوی و سراسر مادی تهی می‌شود.

مهم‌ترین وجه برای نقد این نگرش، به تلقی از انسان بازمی‌گردد؛ چون انسان موجودی است که توسط خداوند، فطرتاً «حیّ متألّه» آفریده شده است. «جنس» انسان بر اساس تعریف دینی، «حی» بودن است که جامع حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصطلح دارای نطق است و می‌توان گفت که معادل «حیوان ناطق» است و «فصل» این تعریف که فصل اخیر حدّ انسان است، «تألّه» است؛ یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او. لذا قرآن کریم نطق را فصل اخیر انسان نمی‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ص ۱۵۰). از همین نگرش در باب انسان، دریچه‌ای گشوده می‌شود به سوی دسته‌بندی انسان به حقیقی و ظاهری. افرادی در عرف انسان قلمداد می‌شوند؛ اما با نگاه قرآنی آنعام و شیاطین هستند.

نظر به این‌که تغییراتی که با علم و تکنولوژی در ساختار انسانی ایجاد می‌شود، از منظر انسانی است و به فهم بشر از خویش بازمی‌گردد نه از منظر الاهی و ناظر به حقیقت معلوم. لذا این تغییرات به مثابه تغییر در طرح کلی الاهی و زیر سوال بردن نظام احسن نیست. از منظر انسانی ایجاد تنوع بیش‌تر در موجودات هستی، با قابلیت متنوع که رهاشدگی از کلیشه‌های دوگانه سنتی را به همراه دارد، جلوه دیگری به هستی می‌دهد که اگر نگوییم ضرورتاً به حال

بشر مفید است، دست کم جدید، متنوع، ارضاکننده و جذاب است. از منظر الاهی این تلاش‌ها بازی‌های کودکانه‌ای است که به جهت اوج نادانی بشر از زوایای پیدا و پنهان هستی و محدودیت‌های متنوع او نامی عظیم با خود حمل می‌نماید. از منظر قرآن انسان به تنهایی قادر به چنین توهّم عمیقی نبوده است مگر به مدد موجودی که برای گمراه نمودن انسان، قسم خورده است (ص: ۸۲ و اعراف: ۱۶).

۳-۴. ولایت‌مداری و تربیت انسان منتظر آگاه و ناآگاه

توجه به ظرفیت‌های موجود در عصر حاضر برای تربیت انسان‌های منتظر آگاه و ناآگاه، می‌تواند برخی از وجوه تعامل میان دین و تکنولوژی را در طرح کلان ولایت الاهی آشکار کند و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، هموار کننده رهنامه خلافت صالحان باشد. هر انسانی در صورت تبعیت ظاهری یا باطنی، آگاهانه یا ناآگاهانه از نبی و امام، «انسان زنده منتظر» در معنای عام آن خواهد بود. براین اساس، جلوه حیات انسان معاصر با تأسی از ولایت انسان کامل و پذیرش انتظار فعالانه، در «زمینه سازی برای تحقق رهنامه خلافت صالحان» است؛ جلوه ممت انسان معاصر نیز در فراموشی فطرت در افرادی است که به نحوی تآله آن‌ها دچار آسیب شده است. مسحور پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی شدن، یکی از اقسام این آسیب و انحراف مسیر شناختی است. تربیت انسان‌های منتظر آگاه و ناآگاه در سایه توجهات انسان محکم، که متصدی سرپرستی انسان‌های متشابه است، فرآیند شکوفایی فطرت و تحقق تآله مداری را هموار می‌کند.

در حقیقت در انسان‌شناسی قرآنی، امام یا انسان محکم در شناخت ماهوی و وجودی انسان مداخله مستقیم دارد؛ به گونه‌ای که بدون پذیرش ولایت انسان کامل در سایه ولایت الاهی، انسان -خواه دیندار و خواه سکولار- به ادراک درست و اصلاح اعوجاجه‌ای وجودی و معرفتی خود قادر نخواهد شد. حیات انسان کامل، حیاتی متألّهانه است و سایه افکنی حیات متألّهانه امام به عنوان الگو و معیار بر حیات انسان‌های عادی، نقطه عطف تربیت انسان منتظر است. یکی از جنبه‌های مقتدرانه عصر ظهور این است که فهم انسان را نسبت به خود دقیق و درست می‌کند. لذا انسان‌هایی که مخالفت متعصبانه با دین ندارند؛ اما در جست‌وجوی امیال فطری



خود از مسیرهای انحرافی عبور کرده‌اند، پیام معصوم را با آرمان انسان فن‌سالار مقارن می‌یابند و خواسته یا ناخواسته به تحقق آن یاری می‌رسانند.

امام به عنوان واسطه رحمت الهی، در غیاب و حضور خود در حال زنده‌کردن جهان است؛ زیرا «جهان نیازمند دو امر کلان است: «زنده کردن» و «منظم کردن» (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ص ۱۷). میان این دو مفهوم رابطه تنگاتنگ وجود دارد. این وضعیت، به عینیت معنای حی متألّه بودن انسان یاری می‌رساند و مواجهه مسئولانه با گذشته، حال و آینده را به دنبال دارد. توجه به مقوله زمان اصلی ضروری در نگاه پسانسان و انسان منتظر است. به ویژه آینده برای هر دو رویه مهم و امیدوارانه است. پسانسانگرایی دیدگاهی انتقادی و ساختارشکن را با تصدیق گذشته حفظ می‌کند؛ در حالی که چشم اندازی جامع و مولد برای حفظ و پرورش جایگزین‌هایی برای حال و آینده تعیین می‌کند (Ferrando, 2013: p.32). انسان منتظر نیز با آگاهی از گذشته حاکم، عهده‌دار طرح و برنامه‌ای مناسب می‌شود و با اطلاع از آینده محتوم، فرمان مهندسی لازم را صادر می‌نماید. پیوند با گذشته و آینده موجب پندگیری و امیدواری می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ص ۱۶). آنچه اهمیت بنیادی دارد، این است که تلاش‌های پسانسانی، فهم حقیقت چند بعدی ولایت امام را سهل خواهد کرد؛ زیرا به آشکار شدن امتداد شبکه‌ای واقعیت کمک می‌کند. در وضعیتی که همه صداها بلند است، به شکل عالمانه‌تری می‌توان به تحقق آیه شریفه زیر امیدوار بود:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾. پس بندگان مرا بشارت ده! کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آن‌ها خردمنداند (زمر: ۱۷-۱۸).

اگرچه مبدأ، مسیر و غایت هر حرکتی تابع جهان بینی است؛ اما خواسته‌های مشترک (مانند جاودانگی) می‌تواند، فرجام حرکت‌ها را به هم نزدیک کند. خواسته‌های پسانسان و انسان منتظر هر چه به سطوح انتزاعی‌تر نزدیک می‌شود، شبیه‌تر شده و با ورود به سطوح عینی و عملی، از هم فاصله می‌یابند. به عبارتی، دیگر به رغم اختلاف دو رویه دینی و تکنولوژیکی در جهان بینی، موضوع و روش، یکی از وجوه اشتراکی قابل تأمل در صور نگرش‌های کلان به

انسان، می‌تواند تربیت انسان‌های منتظر آگاه یا ناآگاه و میل به مدیریت کلان جهان باشد. انسان منتظر آگاه یا ناآگاه، از وضعیت موجود ناراضی و درصدد بهبود شرایط است و دارای ادراک واضحی از مفاهیمی چون عدالت، آزادی و حقیقت‌جویی است. لذا با فرض این‌که مخالفت متعصبانه با دین نداشته باشد، پیام حاملان این مفاهیم را دریافت کرده است و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. این ظرفیت در عصر غیبت با تلاش‌های انسان منتظر و در عصر ظهور با راهبری مستقیم امام معصوم و پیروانی که جوای گرایش‌های فطری خود هستند، آشکار خواهد شد.

میل به مدیریت کامل جهان از میل فطری انسان به کمال ریشه گرفته است و در جهان‌بینی دینی توسط مجری طرح الهی که امام معصوم است، اعمال خواهد شد. در تفکر تکنولوژیکی دوران معاصر نیز، دانستن همه چیز و کنترل همه عالم، رؤیای انسان است. پسانسانگرایان اگر چه از هر نوع وحدتی گریزانند؛ در خصوص وحدت مدیریتی اتفاق نظر دارند و ایده «آرمان شهر مدیریت کامل»، را دنبال می‌کنند. استیون هاوکینز و هم‌فکران او معتقدند این امر از طریق علم اتفاق می‌افتد. «غایت اعلاهی علم، دست یافتن به نظریه‌ای واحد است که بتواند با آن تمام کائنات را توضیح دهد» (جرج، ۱۳۹۰: ص ۱۴). «نگرش کلان مدیریتی نسبت به عالم» راهی به سوی زمینه‌سازی ظهور و دولت حقه امام معصوم فراهم می‌کند. دغدغه توضیح تمام هستی با نظریه‌ای واحد، حکایت از این دارد که تکثر نظریه‌ها، روح جستجوگر بشر را ارضا نکرده است. البته برخی مانند مک ورتز این خیال را باطل می‌دانند و معتقدند بشر به چنین توانی برای کنترل همه چیز دست نخواهد یافت (همان). اما آنچه هم‌افزایی ایده دینی با ایده پسانسانی را میسر می‌کند و دست کم برای دینداران، دلالت بر امتداد حقانیت دین دارد، این است که این مدیریت کامل در سطح جهانی و در بضاعت انسانی، توسط امام معصوم قطعاً واقع خواهد شد.



نتیجه گیری

انسان معاصر در باز تعریف هویت خود درگیر دغدغه های وجودی، معرفتی و نفسانی متنوعی است که مهم ترین آن ها توجه به معنای انسان بودن و معنای حیات و ممات است. دین از دیرباز به این مسائل توجه داشته است؛ اما جریانات تکنولوژیکی متأخر، معنای جدیدی به این مفاهیم داده اند. نظریه پسانسانگرایی، انسان را موجودی سیال و چندوجهی می انگارد که در حصار ماده قرار گرفته است. او می تواند با تقویت جنبه مادی عالم و کشف ناشناخته ها از محدودیت های زیست انسانی رها شده، به امکانات خیال و حس توسعه بخشد و مطابق امیال خود پیشتازی کند. پسانسان تنوع، هیجان و کشف ناشناخته ها را می ستاید و امید دارد به مهم ترین آرمان خود که تجربه جاودانگی است، دست یابد. از سوی دیگر، انسان منتظر، که تربیت یافته جهان بینی توحیدی است و ظلّ ولایت معصوم زیست می کند، با پسانسان که شکوفا شده جهان بینی مادی-نفسانی است، در یک دوره زیست می کنند و آن ها بر هم اثر می گذارند و تعامل یا تقابل جهان بینی هریک، قابل بررسی است. هم افزایی این دو رویه دینی و تکنولوژیکی در عصر غیبت و عصر ظهور، به نوعی وحدت رویه ختم می شود که طراح و مدبّر آن ذات و اقدس الاهی، مجری آن حجت الاهی است و اسباب تحقق آن انسان های منتظر آگاه و ناآگاه اند. تحقق رهنامه خلافت صالحان نیازمند فرآیند تربیتی خاصی است که زیربنای آن «رویکرد فطرت محور» و روبنای آن ایجاد وضعیت مطلوب بشری در حیات دنیایی است. خروجی این طرح در پارادایم توحیدی، تربیت انسان فعالِ مسئولِ منتظر است و در پارادایم مادی-نفسانی، انسان تکنولوژیکی است که امید است آرمان هایش او را به ظهورات این رهنامه متمایل کند. با توجه به رویکرد تربیتی مذکور، انسان در جایگاه منتظر یا غیر منتظر در کیفیت و زمان تحقق وعده الاهی اثر دارد، اگر چه در حتمیت وقوع آن بی اثر است.

در این پژوهش، ذیل بحث رجوع انسان متشابه به انسان محکم، قاعده مبنایی پژوهش طرح شد. در بحث از حیات و ممات انسان در مواجهه با اشرفیت یا هم ترازای انسان با سایر موجودات، به اختلاف نظر عمده میان نگرش انسان دیندار و انسان تکنولوژیک پرداخته شد. در مبحث ولایتمداری و تربیت انسان منتظر آگاه و ناآگاه، به برخی از وجوه تعامل میان دین و تکنولوژی در طرح کلان ولایت الاهی توجه شد. نتایج پژوهش نشان می دهد «حیات» انسان

معاصر در میزان همسویی آن با معنای حقیقی انسان بودن (حیات متألّهانه)، رقم می‌خورد و «ممات» او در میزان فراموشی فطرت و جدایی آشکار و پنهان از ولایت انسان کامل؛ زیرا انسان کامل تنظیم‌کننده فهم انسان نسبت به حقیقت، حیات و ممات خود است.



منابع

قرآن کریم.

۱. آرنولد وشتاین (۱۳۷۳). **الهیات در عصر فرهنگ تکنولوژیک**، مترجم: مراد فرهادپور، پایگاه مجلات ارغنون، شماره ۱.
۲. بل، دیوید (۱۳۹۰). **نظریه پردازان فرهنگ سایبری**، مانوئل کاستلز و دانا هاروی، مترجم: مهدی شفیعیان، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۲). **تفسیر انسان به انسان**، قم، اسراء.
۴. _____ (۱۳۹۸). **امام مهدی، موجود موعود**، قم، اسراء.
۵. جرج، سوزان (۱۳۹۰). **دین و تکنولوژی در قرن بیست و یکم**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۶. حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۰). **خورشید مغرب**، تهران، دلیل ما.
۷. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۰۰). **ما منتظریم: خورشید مهدویت در منظومه فکری حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی**، گردآورنده: حسن ملایی، تهران، موسسه بنیاد فرهنگی مهدی موعود صلوات الله علیه.
۸. دریدا، ژاک (۱۳۹۶). **من مرگ خود را در نوشتن زندگی می‌دانم**، آخرین مصاحبه و سایر گفتگوها، جان برنباوم، مترجم: حسین کربلایی طاهر، تهران، آفتابکاران.
۹. رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۳). **فرهنگ پست مدرن**، تهران، نی.
۱۰. سیدرضی، محمدبن حسین (۱۴۱۴ق). **نهج البلاغه**، مصحح: صبحی صالح، قم، هجرت.
۱۱. سیلارز، لسلی (۱۳۸۸). **هوش رایانه‌ای، مذهب جدید**، مترجم: بینا، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷۶.
۱۲. شهرآیینی، مصطفی، پرستو مصباحی جمشید (بهار و تابستان ۱۳۹۱). «**تمایز نفس و بدن در مکاتبات دکارت و الیزات و تبعات آن**»، نشریه متافیزیک دانشگاه اصفهان، شماره ۱۳، ص ۱ تا ۱۴.
۱۳. صدر، سید محمدباقر (بی تا). **رسالت ما**. مترجم: محمدتقی رهبر. تهران، روزبه.
۱۴. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۳). **تفسیر المیزان**، جلد ۳ و ۱۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۴). **آینده فراانسانی ما**، ترجمه ترانه قطب، تهران، طرح نو.



۱۶. نصر، حسین (۱۳۷۹). **نیاز به علم مقدس**، ترجمه حسن میاننداری، قم، طه.

17. Bostrom, N. (2005). **A History of Transhumanist Thought**. Journal of Evolution and Technology (14).

18. Ferrando, Francesca (2013). "Posthumanism, Transhumanism, Antihumanism, Metahumanism, and New Materialisms: Differences and Relations," *Existenz* 8/2

19. Haraway, Donna J. (1985). Manifesto for Cyborgs: Science, Technology, and Socialist Feminism in the 1980s", *Socialist Review* 80: 65–108

20. Halberstam, J. and Livingston, I. (1995). **Posthuman Bodies**. Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.

21. Robert Ettinger (2005). **The Prospect of Immortality**, Editor Charles Tandy, Cultural Classics Series by Ria University Press, Publisher Ria University Press.

